

گرد شناسی

چون فرهنگ و زبان کردها با فرهنگ ایران باستان همبستگی دارد و بویژه اینکه دانشمندان کرد کتاب آویستارا بزبان کردی اورامی یا کرمانجی میدانند، از این روبه اندیشه ام رسید کمی درباره پیشینه این تیره بزرگ ایرانی سخن بدارم و پیوستگی نژادی آنها را به ریشه کهنسال اریائی بنمایانم .

کردها را همه خوب می شناسیم که تیره بزرگی هستند از مردم ایران و بیشترشان در کردستان ایران و کردستان عراق زندگی میکنند و شماره های زیادی هم در روسیه و ترکیه و کشورهای دیگر پراکنده اند و همه شان بزبان کردی سخن میگویند .

همانگونه که میدانیم ، بسیاری از کردها سنی هستند و گروهی شیعه میباشند کردهای استان کردستان که استاندار نشین آن شهر سنندج است و کردهای شهرستان مهاباد و همچنین کردهای کردستان عراق همگی دارای کیش سنی هستند اما کرد - های استان کرمانشاهان و شهرستان گروس شیعه میباشند .

اینها سخنان کوتاهی بود درباره شناسائی کردهای امروزی ولی پیشینه آنها ریشهی بس استوار و دامنه ی بسیار پهناوری دارد که از آغاز پیدایش کارنامه ایران یا تاریخ ایران سرچشمه می گیرد و بسا خاندان مادها بستگی پیدا می کند . یعنی کردها همان مادها هستند و یا اینکه شاخه و تیره ای از آنها میباشند . چنانکه در شاهنامه فردوسی توسی ، زال دستان دلاورنامی زا بیلستان را که از مادها بوده ، بنام کرد یاد می کند و می گوید :

بگیتی دراز پهلوانان کرد پی زال زر کس نباید سپرد
 شاید برخی از پژوهندگان چنین پندارند و از آنجا که در اینجا بکار برده شده
 گرد است نه کرد. ولی چنین نیست. زیرا این واژه که بمعنی دلاور و پهلوان است،
 پس از واژه پهلوان آمده که بهمان معنی است و نمی توان پذیرفت که هر دو یک معنی
 را برسانند و هر دو با هم بکار رود.

برای اینکه بتوانیم کردها را خوب بشناسیم و از ریشه نژادی آنان سردر پیاوریم
 باید به آغاز پیدایش کارنامه ایران باستان برگردیم و از آنجا کم کم پیش بیاییم.
 زیرا همانجوریکه با سخن کوتاه یاد آور شدیم. کردها شاخه‌ئی هستند از مادها که
 ریشه نژادی آنها از درخت کهنسال آریائی جدا میشود و با دیگر شاخه‌های آریائی یا
 دیگر تیره‌های ایرانی بستگی پیدا می کند. بنا بر آنچه گفته شد، اکنون باید
 بدانیم که تاریخ ایران یا کارنامه ایران از کجا و چه زمانی آغاز میشود و در کجاها
 با کردها برخورد میکند.

خوب می‌دانیم که تاریخ باستانی ما برابر گفته‌های آویستا و نوشته‌های پهلوی
 از زمان کیومرث نخستین پادشاه خاندان پیشادیان آغاز میشود. کتاب پرارزش
 شاهنامه شادروان فردوسی توسی، بهترین دور نمائی است از این سرچشمه باستانی
 که نمایان کننده گفته‌های آویستا و نوشته‌های پهلوی درباره پیشینه ایران کهن
 می‌باشد.

اکنون باید کتاب شاهنامه را در جلو چشم بگذاریم و آنرا از آغاز بررسی
 کنیم و بدینسان کم کم پیش بیاییم تا داستان کردها را در آنجا پیدا کنیم و از این راه
 کلیدی برای گشودن این راز بدست آوریم و آنها را خوب بشناسیم. شاهنامه را از
 آغاز نگاه میکنیم و کم کم پیش می‌آئیم تا میرسیم به داستان اژی دهاک تازی که او را
 ضحاک می‌گویند.

اژی دهاک بر ایران تاخت و جمشید شاه پیشدادی را شکست داده خود بر تخت نشست. بر روی دوشهای اودوزخم پیدا شده بود که مانند مار بودند. بدستور پزشک روزی دوتن از ایرانیان رامی کشتند و مغز سرشان را بر روی زخمها میگذاشتند دوتن خوانسالاران اژی دهاک که ایرانی پاک نژاد بودند، با یکدیگر همداستان شدند که روزی یکتن را بکشند و یکی را رها سازند و بجای او گوسفندی را سر ببرند و مغز سرش را با مغز سر آدم دیگر بیامیزند و بر روی زخمها بگذارند. آنان همین کار را کردند هر روز یکی از دوتن را که برای سر بریدن میآوردند رها ساختند. این گروه پس از رهایی به بیابان میرفتند و در آنجا گردهم میآمدند و خانه و زندگی برای خود فراهم میآوردند.

کردها از باز ماندگان همان کسان هستند که کم کم روبه افزونی گذاشتند و تیره بسیار بزرگی را فراهم آوردند.

دو پاکیزه از گوهر پادشا
یکی نامش از مایل پاکدین
چنان بد که بودند روزی به
زبیداد گبر شاه و از لشگرش
یکی گفت ما را به خوالیگری
وز آن پس یکی چارهئی ساختن
مگر زین دوتن را که ریزند خون
برفتند و خوالیگری ساختند
خوه شخانه پادشاه جهان
چو آمدش هنگام خون ریختن
از آن روز با نان مردم کشان
دو مرد گرانمایه پارسا
دگر نام گر مایل پیش بین
سخن وقت هر گونه از بیش و کم
وز آن رسمهای بداندر خورش
بباید بر شاه رفت آوری
زهر گونه اندیشه انداختن
یکی را توان آوردن برون
خورشها باندازه پرداختن
گرفت آن دو بیدار روشن روان
به شیرین روان اندر آویختن
گرفته دو مرد جوان را کشان

دمان پیش خوالیگران تاختند زبالا بدروی اندم انداختند
 پراز درد خوالیگران راجگر پراز خون و دیده، پراز کینمس
 همی بنگرید این بدان آن بدین

ز کردار و پیداد شاه زمین
 جز این چاره‌ئی نیز نشناختند
 بر آمیخت بامغز آن ارجمند
 نگر تا بیاری سر اندر نهفت
 تر ادر جهان کومه و دشت است بهر
 خورش ساختند از پی اژدها

از آن دویکی را پرداختند
 برون کرد مغز سر گوسپند
 یکی را بجان داد زهار و گفت
 نگر تا نباشی به آباد شهر
 بجای سرش زان سربى بها

از اینگونه هر ماهیان سی جوان
 از ایشان همی یافتندی روان
 چو گرد آمدندی از ایشان دویست
 بر آنسان که نشناختندی که کیست

خورد شگر برایشان بزی چند و میش
 بدادی و صحرا نهادیش پیش
 کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد
 کز آباد بر دل نیایش یاب

عاقل چون بیند که خلاف در میان آمد بجهد و چون
 صلح دید لنگر بنهد که آنجا سلامت بر کران است و اینجا
 حلاوت در میان .

(سعدی)